

یک مربی عالی

به مناسبت هفته تربیت بدنی



دوست دارم استاد نقاشی شوم

۱۳

فرماندهان ضدّ ضربه

۱۶

مثل ساعت دقیق باش

بعد از نام و یاد خدای مهربان، سلام به شما خوبانی که همیشه نشریه خودتان یعنی کوله پشته را می خوانید و با ایده ها و نظرهای خوبتان ما را در بهتر شدن شکل و محتوا همراهی می کنید.

امیدواریم سلامت و شاداب باشید و حالا که به روزهای آخر مهرماه رسیده اید، برای پیشرفت درسی خود، حسابی برنامه ریزی داشته باشید.

بچه های عزیز، امروز در تقویم رسمی ما روز «آمار و برنامه ریزی» است.

برنامه ریزی باید یکی از چیزهای مهم در زندگی، کار و درس همه باشد. فکرش را بکنید اگر برای کارهای روزانه مان برنامه و نظمی نباشد، همه چیز به هم می ریزد و زندگی سخت می شود. اگر مامان صبحانه را سر ساعت آماده نکند،

اگر سرویس دیر بیاید، اگر سر ساعت در مدرسه

حاضر نباشید، اگر مترو هر وقت دلش خواست

بیاید، اگر زنگ ساعت درسی سر ساعت

خودش به صدا در نیاید و ... واقعا دنیای

بی برنامه خیلی ترسناک و دیوانه کننده است.



تصویرگر: زهره اقطاعی

فهرست

مثل ساعت دقیق باش ۱۱

حال خوب ۲۱

جوجه کاموایی ۳۱

مرئی ۴۱

سر ضرب و پرهیجان ۶۱

دختر بالاراده ۷۱

بازی ۸۱

مسابقه شمع ها ۱۰۱

سوپ شلغم کانگورو ۱۱۱

فصلی به زیبایی ۱۲۱

برگ های رنگارنگ و میوه های جذاب پاییزی ۱۲۱

حرف درست نکن ۱۴۱

فرماندهان منضم به ۱۶۱

صاحب امتیاز:

شهر داری مشهد

مدیر مسئول:

سید میثم موسوی مهر

سر دبیر:

سید سجّاد طلوع هاشمی

دبیر ضمیمه:

ارژنگ حاتمی

دبیر کوله پشتی:

طیبه سادات ثابت

گرافیک و صفحه آرایی:

ملک جمعی

پست الکترونیک:

sabet@shahrara.com

نشانی سایت:

shahraranews.ir/fa/kids

۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰

نشانی:

خیابان کوهسنگی

ابتدای کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی:

۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

توزیع و امور مشترکین:

۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰



بیا برای دوستانمان دعا کنیم

بچه‌های عزیز! وقتی اتفاق بدی می‌افتد یا زمانی که از اتفاقی می‌ترسیم، بی‌اراده پدر و مادرمان را صدا می‌زنیم یا به طرف بزرگ‌ترهایمان می‌دویم. آغوش آن‌ها و صحبت‌های گرمشان به ما آرامش می‌دهد. حتما شما هم باخبر شده‌اید که متأسفانه این روزها اتفاقات بدی برای مردم مظلوم غزه در فلسطین و شهرهای زلزله‌زده افغانستان افتاده است. اسرائیلی‌های ظالم در حال بمباران و کشتن مردم فلسطین‌اند.

کودکانی در همین لحظه در خرابه‌های به‌جامانده از خانه‌های موشک‌باران شده، تشنه، گرسنه و زخمی و تنها به دنبال پدر و مادر یا خواهر و برادر گمشده خود در زیر آوارها می‌گردند. شب‌های بی‌روشنایی، تنهایی زیر صدای ترسناک موشک‌باران، گرسنگی و تشنگی چقدر سخت است. بیایید برای آن‌ها دعا کنیم تا خدا به رزمنده‌هایشان کمک کند که اسرائیلی‌ها را از کشورشان فراری بدهند. بیایید دعا کنیم تا باز هم صبور و مقاوم باشند مثل درخت‌های زیتون. بیایید برای بچه‌های زلزله‌زده همسایه شرقی‌مان - افغانستان - دعا کنیم تا زودتر خانه و سرپناهی پیدا کنند و گرسنه و تشنه نمانند. بیایید در این هوای سرد پاییزی حتی اگر شده، به اندازه اهدای یک لباس گرم به دوستان زلزله‌زده افغانستانی‌مان کمک کنیم.



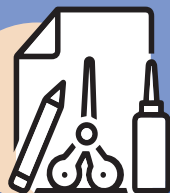
حال خوب

دکتر به بابا گفته است
باید کمی ورزش کند
گفته که حتما لازم است
هر آدمی ورزش کند

با حرف دکتر او شده
خیلی سحر خیز و ز رنگ
بالا و پایین می پرد
نرمش کنان خیلی قشنگ

بابا شده این روزها
سرحال و خیلی خنده رو
با ورزش هر صبح زود
خوب است خیلی حال او را





کاردستی

جوجه‌ی کاموایی



چی لازم داریم؟

۱. کاموا

۲. جعبه

۳. چسب مایع

۴. سرقیچی پارچه‌ی ضخیم یا فوتر

خیلی وقت‌ها پیش آمده است مقداری کاموای اضافه مانده از بافتنی‌های مادر یا خواهرتان در خانه پیدا می‌کنید. بگویید ببینم با آن چه کار می‌کنید؟ اگر دوست دارید با آن جوجه‌های زیبایی درست کنید، همین حالا دست به کار شوید! ابتدا کاموا را به دور چهار انگشت دستتان یا روی مقوایی مطابق شکل پیچید. بعد وسط آن را نخ کاموا پیچید و گره‌ای محکم بزنید. طرف بالای کاموا را با قیچی برش بزنید. حالا با قیچی تیز، دور گلوله‌های کاموایی را بچینید و همه را یک اندازه صاف کنید. دو بال و دو پای جوجه و یک لوزی از پارچه قیچی کنید. روی گلوله‌ی بزرگ‌تر را چسب بزنید. دو بال در دو طرف آن بچسبانید. گلوله‌ی کوچک‌تر را روی آن بچسبانید. برای نوک جوجه، یک شکل لوزی را از وسط تا کنید. سپس نوک و چشم آماده و پای جوجه را بچسبانید.



یک مربی عالی



لیلا خلیلی

نرمش و ورزش کردن خیلی خوب است. آدم را برای مسابقه آماده می‌کند. همه‌ی ورزشکارها قبل از مسابقات حسابی ورزش و تمرین می‌کنند. بچه‌های تیم عقاب هم می‌خواستند برای مسابقه آماده باشند.

علی آهی کشید و گفت: «کاش می‌شد ما هم برای ورزش می‌رفتیم پارک ملت. تیم کرکس قرار است هر صبح برود پارک ملت نرمش کند. می‌گویند این جوری برای مسابقه آماده‌تر می‌شوند. مربی هم دارند.» رضا گفت: «ما چه کار کنیم؟ ما که نمی‌توانیم تنهایی برویم. ما مانم گفته است باید یک بزرگ‌تر همراهمان باشد تا اجازه بدهد بیایم.» سعید لگدی به توپ جلو پایش زد و گفت: «مامان من هم همین را گفت.» احمد همان جور که روی ترک دوچرخه‌ی رضا لم داده بود گفت: «باید یک مربی پیدا کنیم، یکی که هم بزرگ‌تر باشد هم بتواند مربی ما باشد. مهم‌تر از همه، پول هم نگیرد وگرنه تیم عقاب حتماً مسابقه را می‌بازد. کرکس‌ها دارند حسابی تمرین می‌کنند.» بچه‌ها همه با هم آهی کشیدند، سرهایشان را تکان دادند و گفتند: «از کجا مربی پیدا کنیم؟!» همین موقع بود که سبhan لبخند زنان سرش را بلند کرد و گفت: «من یکی را سراغ دارم.»

همه دور سبhan جمع شدند. سبhan نفس عمیقی کشید و ادامه داد: «داداشم، داداش بزرگ‌ه‌ی خودم.» علی لب سبhan را کشید و گفت: «راست گفتی! قبلاً هم مربی ورزش بوده.» سعید شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: «من که فکر نمی‌کنم قبول کند. چرا باید قبول کند مچانی مربی ورزش ما بشود؟!» سبhan دوباره لبخندی زد و جواب داد: «مچانی که نه. عوضش برایش یک کاری انجام می‌دهیم.» بچه‌ها همه با تعجب سبhan را نگاه کردند. سبhan که انگار خوشش آمده بود بچه‌ها را هیجان زده نگه دارد، کمی ساکت ماند. بعد همان جور که کوله پشتی‌اش را به بچه‌ها نشان می‌داد گفت: «حتماً می‌دانید که او مغازه‌ی تولیدی کیف مدرسه دارد. دنبال شاگرد می‌گردد تا عصرها توی بسته‌بندی کیف‌ها کمکش کند. اگر هر کدام از ما چند ساعت برود و شاگرد مغازه‌اش بشود داداشم هم راضی می‌شود بیايد و مربی ما باشد.» احمد با هیجان گفت: «اینکه خیلی عالی است. بیايد اول از پدر و مادرهایمان برای این کار اجازه بگیریم. یعنی فکر می‌کنی برادرت هم قبول کند؟» سبhan شانه‌هایش را بالا انداخت و همان جور



و سر و صدا گفتند: «جانمی! جان حتما. بهتر از این نمی‌شود!» صبح روز بعد، اوّل صبح، همه‌ی بچه‌ها با لباس ورزشی توی پارک ملت بودند. پیر پیر می‌کردند و می‌دویدند و داداش سبحان سوت زنان به آن‌ها نرمش می‌داد. بچه‌ها خوش حال بودند و همان جور که به چرخ و فلک بزرگ پارک نگاه می‌کردند، لبخند زنان حسابی تمرین می‌کردند. می‌خواستند برای مسابقه حسابی آماده باشند. می‌خواستند تیم عقاب کرکس‌ها را شکست بدهد.

بگویند چی می‌خواهید! بچه‌ها ساکت به سبحان نگاه کردند. سبحان هم ماجرای ورزش صبحگاهی توی پارک ملت و مربّی و کارتوی مغازه را به داداش گفت. داداش سبحان که عاشق ورزش بود و خیلی وقت بود دلش می‌خواست باز مربّی باشد و ورزش کند، باخوش حالی قبول کرد و گفت: «چی بهتر از این؟! فقط قول بدهید هر روز عصر یکی‌تان بیاید کمک من.» بچه‌ها که حسابی ذوق زده شده بودند، با جیغ و داد

که از جایش بلند می‌شد گفت: «خب برویم از خودش پرسیم!» و جلوتر از دیگران راه افتاد طرف مغازه‌ی داداشش که آخر کوچه بود. بقیّه‌ی بچه‌ها هم پشت سرش راه افتادند. دم مغازه که رسیدند، داداش سبحان حسابی سرگرم کار بود. تا بچه‌ها را دید، لبخندی زد و گفت: «وای، چه به موقع آمدید! بیایید کمک که دست‌تنه‌ایم.» بچه‌ها با عجله و بدون غرزدن رفتند توی مغازه و مشغول بسته‌بندی و مرتّب کردن کیف‌ها شدند. داداش سبحان تا رفتار بچه‌ها را دید، فهمید خبری است و لبخند زنان پرسید: «حالا با من چه کار داشتید؟

تصویرگر: زهره افطاسی

حرف درست نکن

همه‌ی مامی دانیم که دروغ گفتن بد و دامن زدن به حرف‌های نادرست و غیر واقعی که به آن‌ها «شایعه» می‌گویند کار خطرناکی است. این روزها بیشتر خبرهای نادرست و شایعه‌هایی که توی خانه و مدرسه و در جمع خودمان باعث نگرانی و ناراحتی مامی شود از شبکه‌های مجازی به وجود می‌آید. اگر می‌خواهید برای خودتان و دیگران ناراحتی به وجود نیارید، حواستان باشد از پیش خودتان برای هیچ چیزی حرف یا همان شایعه درست نکنید. اخلاق دینی ما از ما می‌خواهد از حرف درست کردن و شایعه‌پراکنی دوری کنیم. امام حسن عسکری [ع] می‌فرماید: «مواظب باش شایعه‌سازی و سخن‌پراکنی نکنی که نتیجه‌ی خوبی ندارد.» پس ما باید به اخباری که می‌شنویم و برای همدیگر می‌فرستیم آگاه باشیم و هر خبری را پخش نکنیم.



مرجان اسماعیلی

۱

سپهر: بچه‌ها، دیدید چند روز پیش
به هواپیمای جنگی خارجی تو آسمون بوده؟
محمّد: آره، منم دیدم. فکر کنم
می‌خواد جنگ بشه!



۲

شایان: من شنیدم تو جنوب بوده.
محمّد: نه، تهران بوده، دوست بابام گفته خودش دیده.
سپهر: آره، دوست من هم می‌گفت پسر خاله‌اش
ازش فیلم گرفته.



۳

سعید: اونو که منم دیدم. ظاهراً
خبرش دروغ و شایعه است.
شایان: نه، جعلی نیست. همه‌جا
پخش
شده.



۶

سعید: بذاریه جست و جو کنم....
شایان: سرچ نمی خواد همه می گن درسته خیرش.



چهارشنبه
۲۶ مهر ۱۴۰۲
شماره ۱۶۵



سعید: من هر وقت به خبری
این قدر داغ می شه، اول چک می کنم
بینم منبع خبر کجاست. اگر معتبر
بود، بعد باورش می کنم.
سپهر: عجب قاتی پاتیه فضای
مجازی. آدم نمی فهمه چی راسته
چی دروغه.



سعید: برای همین نباید هر چیزی رو
بدون تحقیق باور کنیم. می دونی؟ همین
حرف درآوردن های الکی و بی اساسه که
روح و روان رو
داغون می کنه.



سعید:
بین اینجا اصل ویدئو رو گذاشتن و
گفتن خبر جعلیه.
اصلا ایران نبوده.
محقد: ا... پس چرا می گفتن ایرانه؟

شاگرد اولی ها

روش بازی:

۱ این بازی را می توانیم دونفره تا چهار نفره انجام دهیم.

۲ برای شروع، تاس می ریزیم و با آوردن عدد ۶ مهره ی خود را وارد بازی می کنیم.





۳ در طول بازی، رسیدن به خانه‌های نزدیکان می‌تواند شما را به بالا برساند یا باعث سقوطتان شود.

۴ با قرار گرفتن در برخی از خانه‌ها، با کارهای خوب، جلوتر می‌روید و با کارهای بد و ناپسند به عقب بازمی‌گردید.

۵ برنده این بازی کسی است که زودتر به مدرسه برسد.

پایان

۲۰ کمک به فرد ناپیدا
خانه به جلو

۱۸ گرفتن
خوراکی از غریبه

۱۷ خرید از کتاب
فروشی

۹ خوردن پفک
دو خانه به عقب

۶ خطا برپاده

۱ آغاز

مسابقه‌ی شمع‌ها



هنگام آتش‌سوزی و خروج از جاهایی که دچار حریق شده‌اند توصیه می‌شود باید به صورت نشسته خارج شد.

آیا علت این موضوع را می‌دانید؟

با انجام یک آزمایش ساده، دلیل این موضوع برای شما دانش‌آموزان پژوهشگر روشن خواهد شد.

آنچه لازم دارید: دو یا چند شمع با ارتفاع‌های مختلف، ظرفی شیشه‌ای که بتوان روی شمع‌ها قرار داد، کبریت و حضور یک بزرگ‌تر.

شمع‌ها را در ظرفی مناسب قرار دهید و روشن کنید. سپس ظرف شیشه‌ای را روی شمع‌ها قرار دهید.

بعد از لحظاتی، شمع‌ها خاموش می‌شوند زیرا اکسیژن موجود در ظرف در اثر عمل سوختن از بین می‌رود و دیگر اکسیژنی برای سوختن

باقی نمی‌ماند. هم‌چنین مشاهده خواهید کرد از بین

شمع‌ها، شمع بلندتر زودتر خاموش خواهد شد

چون بر اثر سوختن شمع، گاز کربن دی‌اکسید

تولید می‌شود و چون گرم است و سبک‌تر،

بالای ظرف جمع می‌شود. در ضمن، این گاز

سبب خاموش شدن شمع می‌شود.

در سوختن شمع، اکسیژن از هوا گرفته

می‌شود و کربن دی‌اکسید تولید می‌شود.

کاوش کنید مثلث آتش یا مثلث حریق

چيست يا چرا شمع و کبریت با فوت کردن

خاموش می‌شوند؟





سوپ شلغم کانگورو



مرجان اسماعیلی

بچه کانگورو هوس سوپ شلغم کرده بود. مادر کانگورو او را گذاشت توی کیسه اش و با هم رفتند توی جنگل دنبال شلغم و سیب زمینی گشتند. بعد برگشتند خانه و با هم سوپ درست کردند. چه طوری؟

اول سیب زمینی و شلغم را خرد کردند و داخل قابلمه ریختند و یک لیوان آب به آن اضافه کردند. بعد از اینکه سیب زمینی و شلغم پختند کمی رشته سوپ، نمک، فلفل و ادویه اضافه کردند. در قابلمه را گذاشتند تا رشته ی سوپ هم پخته شود.

سوپ که آماده شد، بویش همه جا پیچیده بود. بچه کانگورو خیلی گرسنه بود. برای همین، زود از توی کیسه پرید بیرون و یک کاسه سوپ شلغم خورد.

شلغم برای سرماخوردگی و تقویت بدن خیلی خوب است. این سوپ را درست کنید تا در فصل سرما مریض نشوید.



چی لازم داریم؟

سیب زمینی متوسط یک عدد

شلغم کوچک چهار عدد

رشته ی سوپ به اندازه لازم

نمک و فلفل و ادویه به میزان لازم



گفت‌وگو با نقاش کوچک

دوست دارم استاد نقاشی شوم

دوستان عزیز، این دنیا اثر هنری خداوند مهربان است، به ویژه فصل‌ها که هر یک با رنگ‌ها و نماهای زیبایشان تابلویی منحصر به فرد هستند. در این میان، هنرمندان پاییز رنگارنگ را پادشاه فصل‌ها می‌دانند که نقاشی ناب خداست. این فصل زیبا هم‌زمان با بازگشایی مدارس با خود شور و شوقی وصف‌ناشدنی هم به همراه آورده است.

امیرعلی باقرزاده ده‌ساله و دانش‌آموز مدرسه‌ی شهید محمدخانی است. او از پنج‌سالگی با دیدن نمایشگاه نقاشی یکی از همشهری‌هایش به این هنر ارزشمند علاقه‌مند شده و با تلاش بسیار خود، اکنون نقاش و هنرمندی توانمند و صاحب‌رتبه‌ی برتر جشنواره هنری استان است. گفت‌وگوی ما با امیرعلی را بخوانید.



امیرعلی جان، از موفقیت‌هایت برایمان بگو.

نخستین موفقیت‌م در نقاشی را وقتی هفت‌ساله بودم در مدرسه‌ی عرفان زاده در جشنواره‌ی محترم و در سطح مقدماتی کسب کردم. امسال هم در جشنواره‌ی «امید فردا» در چهل و یکمین جشنواره‌ی فرهنگی و هنری خراسان رضوی مقام اول را در رشته‌ی پاستل به دست آوردم. البته بهترین اثری که کشیده‌ام و خودم خیلی دوستش دارم یک نقاشی از پلی زیباست که دو طرف آن پر از درختان سرسبز و گل‌های زیباست.

نظرت درباره‌ی پاییز و مدرسه چیست؟

اگر بخواهم روزی طرح و نقشی از زندگی بزنم به شکل گل‌های رنگارنگ و آبشارهای زیبا با قوهای سفیدی که روی دریاچه شنا می‌کنند خواهد بود.

به عنوان یک هنرمند کوچک، آینده را برای بچه‌ها به رنگ‌های روشن مانند زرد و نارنجی و برای بزرگ‌ترها به رنگ‌های تیره مثل بنفش و سبز پررنگ می‌بینم. اقا پاییز در نگاه من به عنوان یک نقاش کوچک همیشه به زیبایی برگ‌های رنگارنگ و میوه‌های جذاب پاییزی مانند انار سرخ با دانه‌های درخشان یا قوت‌مانندش است. به نظر من، سال جدید تحصیلی هم به رنگ‌های سبز و زرد، درخشان و شاد است. برای سال جدید تحصیلی آرزو دارم کشور ما با تلاش همه‌ی بچه‌های این سرزمین، به پیشرفت و آبادانی در همه‌ی زمینه‌های علمی برسد.



برای آینده چه اهداف و

برنامه‌هایی داری؟

آرزو دارم وقتی بزرگ شدم در هنر نقاشی پیشرفت و نمایشگاه زیبایی از آثار هنری‌ام در سراسر ایران برگزار کنم و سبک جدیدی از نقاشی ابداع کنم. برای سال نو تحصیلی و پیشرفت علمی خود قصد دارم درس‌هایم را خوب بخوانم و در مسابقات فرهنگی و هنری و جشنواره‌ها شرکت و آثار و نقاشی‌های بیشتری خلق کنم. هم‌زمان زبان انگلیسی‌ام را نیز تقویت کنم. دوست دارم نقاشی و طراحی را تا سطح دکترا و استادی دانشگاه ادامه دهم.

تکنیک من در نقاشی سیاه قلم است اما جز نقاشی، به شطرنج و شنا هم علاقه‌ی زیادی دارم و در این رشته‌ها نیز فعالیت می‌کنم. درس‌هایم عالی است و هر سال رتبه‌ی اول کلاس را کسب می‌کنم!

موفقیت‌ها و مهارت‌هایی که تاکنون به دست آورده‌ام را مدیون توجه و حمایت‌های مادرم، خاله‌ام و شوهر خاله‌ام آقاسیامک هستم و از آن‌ها سپاسگزارم.



مهم‌ترین هدف خود را چه می‌دانی؟

بزرگ‌ترین هدفم این است که در دانشکده‌ی هنر استاد نقاشی شوم. آرزو دارم به کشورم خدمت کنم و بارشته‌های گوناگون هنر در سراسر دنیا آشنا شوم و به هنرآموزانم نیز رشته‌های متفاوتی از هنر در زمینه‌ها و سبک‌ها و تکنیک‌های مختلف یاد بدهم.

باور دارم هنر به‌ویژه نقاشی می‌تواند آدم را سرزنده و شاداب کند و امید به زندگی را در فرد بیشتر کند و آینده‌ی رنگارنگ و متنوعی برای او به تصویر بکشد. به دوستانم هم پیشنهاد می‌کنم درس‌هایشان را خوب بخوانند تا بتوانند به آرزوهای خود برسند و در هر حرفه و شغلی که دوست دارند به ایران عزیز خدمت کنند.





بازی موبایلی



برای تجربه‌ی
یک فوتبال
جدید آماده
هستید؟
همین حالا با
اسکن کد زیر
برای ساختن
ورزشگاه خود
آماده شوید!



اسکن کنید

سر ضرب و پرهیجان

در بازی این هفته قرار است سراغ یک بازی فوتبالی برویم ولی نه از آن فوتبال‌هایی که انتظارش را دارید. سر ضرب دو نسخه‌ی جدید بازی موفق پیشین است که در آن باید با ضربه زدن روی صفحه‌ی گوشی، توپ را به صورت زیگزاگی در زمین فوتبال حرکت دهید و به سوی دروازه بپرید تا شوت بزنید.

اما همه چیز به این سادگی نیست! انواع و اقسام موانع از جمله چرخ دنده‌های چرخان، بلوک‌ها و حتی مدافعان سر راه شما قرار دارند و حرکت زیگزاگی توپ کار را برای شما سخت می‌کند. از میان امکانات جذاب بازی سر ضرب، می‌توان به امکان ساختن ورزشگاه اختصاصی خودتان اشاره کرد که می‌توانید انواع موانع را در آن قرار دهید و رقبایتان را به چالش بکشید. هم‌چنین علاوه بر بازی در ورزشگاه دیگران، امکان بازی در سوپر جام سر ضرب و انواع مسابقه‌های دیگر وجود دارد که به تجربه‌ی بهتر کمک می‌کند.

از سوی دیگر، انواع جوایز و مدال‌ها از جمله «شوت رونالدو»، «خشم دروازه‌بان» و... در بازی وجود دارد که با جمع‌آوری آن‌ها می‌توانید با دوستانتان رقابت کنید و جایزه ببرید. هم‌چنین می‌توانید انواع توپ‌های مختلف را جمع‌آوری کنید و با آن‌ها به بازی بپردازید.



سید سعید غه‌واری
نویسنده

معرفی انیمیشن

دختر باراراده

نام:

مارسی بی نظیر

کارگردان:

ریموند اس پرسی

نویسنده:

بتسی والترز

سال انتشار:

۲۰۲۳

زمان:

۳۹ دقیقه

ساخت کشور:

کانادا

ژانر:

خانوادگی / کمدی



مهرداد جابری

دارد. مشکل اینجاست که مارسی گاهی نمی‌تواند در حضور جمع‌های چند نفره راحت صحبت کند و اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد. او اگرچه این مشکل را چه‌گونه حل کند. دختر کوچکی به سراغ تک‌تک دوستانش می‌رود، از هریک از آن‌ها راه‌حلی را یاد می‌گیرد و کم‌کم به اضطرابش در جمع پایان می‌دهد و می‌تواند صحبت کند.

اگر به دیدن انیمیشن‌های پر ماجرا علاقه‌مند هستید حتماً مارسی را تماشا کنید. مارسی دختری دانا و باهوش است که همیشه دوست دارد به دیگران کمک کند. او بدون منت و توقع در مدرسه برای مشکل دوستان هم کلاسی اش به دنبال راه حل می‌گردد. اما بچه‌های عزیز، دختر کوچولوی داستان ما علاوه بر داشتن این اخلاق خوب، یک ضعف شخصیتی کوچک هم



فرماندهان دوستی



نگاهی به خانواده و پدر و مادر و خودتان بیندازید. تا حالا از خودتان پرسیده‌اید چه کسانی شب و روز تلاش می‌کنند که همه چیز داشته باشید؟ چه کسانی نمی‌گذارند شما از چیزهای ترسناک بترسید؟ چه کسانی آرامش و امنیت را به خانه می‌آورند؟ بله، درست است، پدر و مادران. خب، یک کشور هم برای اینکه ساکنانش راحت و توی آسایش باشند و دشمن نتواند هیچ آسیبی به‌ش بزند، به قهرمان‌هایی نترس، قوی، باهوش، صبور، با ایمان و با اراده و وحدت آفرین نیاز دارد. سردار سرلشکر شهید نورعلی شوشتری و سرتیپ شهید رجبعلی محمدزاده دونفر از این قهرمان‌های واقعی ما هستند که چهارده سال پیش یعنی ۲۶ مهر ۱۳۸۸، درست وقتی که مثل همیشه به روستای «پیشین» در سیستان و بلوچستان رفته بودند تا باز هم به مردم محروم آنجا در آبادانی و امنیت شهرشان کمک کنند، با بمب‌گذاری دشمنان ما به شهادت رسیدند و پیش خدا و دوستان شهیدشان رفتند. حالا وقت آن است که با این دو قهرمان بیشتر آشنا شوید:

فرماندهی که پسر خاله‌ی صدام

راکشت

فکرش را بکنید قهرمان ما آقا نورعلی شوشتری که قد بالا و سینه‌ای به ستبری رستم داشت و اراده‌ای آهنین، یکی از اهالی خوب روستای ینگجه‌ی سرولایت نشابور بود که از همان روزای اوّل پیروزی انقلاب اسلامی، هرجا لازم بود، به گفته‌ی امام خمینی [ره]، توی میدان بوده و برای آرامش آسایش مردمش فداکاری‌ها کرده است. زمان هشت سال دفاع مقدّس روبه‌روی ارتش صدام زیر آتش توپ و خمپاره و موشک‌های دشمن شب و

روز با نیروهایش توی همه جبهه‌ها برای دفاع از ما جنگید و هفت بار هم مجروح شده اما باز هم از پاسداری از مرزها و دفاع از مردمش خسته نشد. تازه توی کتاب‌ها هست که بعد از پایان جنگ هم دوباره توی دفاع از مرزهای ایران در مبارزه با آدم‌های شرور و بدیک لحظه هم کم نگذاشته است. خوب است بدانید این قهرمان خراسانی ما که توی عملیات‌هایی بزرگی مثل فتح المبین، بیت المقدس، رمضان و کربلای ۵ شرکت داشته، توی عملیات والفجر ۳ که برای آزادسازی منطقه‌ی «مهران»

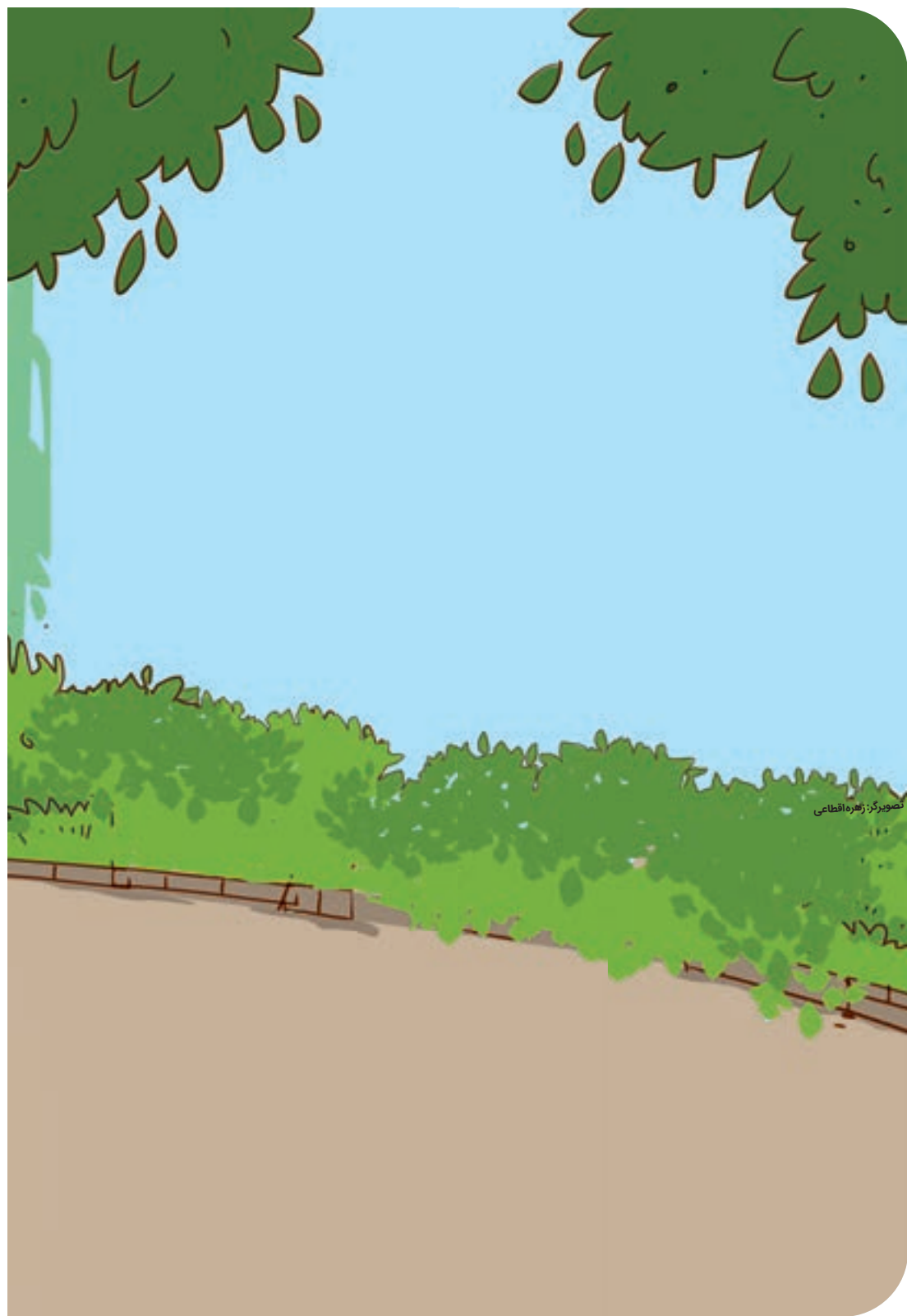
انجام شده یک کار تاریخی هم دارد. وقتی دشمن برای نگهداری یک تپه پسر خاله‌ی صدام، یعنی سرهنگ جاسم را فرمانده گذاشته بودند و او با همه‌ی امکانات و پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و توپ‌هایش مقاومت کرد. آقا نورعلی ما با شجاعت مثال‌زدنی خودش را به سنگر اورساند و با سرنیزه با او که خیلی هم قوی‌هیکل بود جنگ تن‌به‌تن کرد و توانست او را بکشد و منطقه را با نیروها از دست دشمن پس بگیرد.

آقا رجب ترس را نمی‌شناخت

یکی از اخلاق خوب قهرمانان داشتن

صفت شجاعت و نترسی است. همه‌ی مردم آقا رجبعلی را تو لباس نظامی با درجه‌های سرتیپ‌دومی روی شانه‌هایش مردی قوی و با صلابت می‌دیدند. همه‌ی نیروهای زمان جبهه و جنگ می‌گفتند فرماندهشان اصلاً ترس را نمی‌شناخته و توی منطقه جنگی «کله قندی» یک تنه با به دست گرفتن آرمی‌جی در برابر دشمن مقاومت کرد و او را به عقب راند. آری، شهید رجب‌زاده فقط برای دشمنان این قدر پرهیت و سرسخت بوده و در برابر مردم عادی به اندازه‌ای مهربان و فروتنی داشته که انگار نه انگار که یک نظامی است.





تصویرگر: زهره اقطاعی